پیشخوان

صدای زنان، در جنگ پرفراز و نشیب سوریه

ثبت تاریخ شفاهی در موقعیت بحران!

■ زهره یزدان‌پناه‌قره‌تپه

واقعیتش این است که همه چیز از زمان شهادت محسن حججی شروع شد و بعدش هم آن تماس وحید جلیلی از سوریه. مدتی از شهادت شهید حججی نگذشته بود و من هنوز در التهاب و اندوه خبر شهادت این جوان جهادگر و مدافع حرم و تأثیر عمیق شهادت مظلومانه‌اش بر روح و روان و زندگی و کارهایم بودم که موضوع تماس وحید جلیلی مسئول شورای سیاست‌گذاری جشنواره عمار و مسئول دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی پیش آمد. مسعود ملکی از مسئولان همان دفتر هم پیگیر این تماس‌ها بود. وحید جلیلی که استخوان خُرد کرده عرصه فرهنگ است، خودش آن موقع در سوریه بود. یکی از طرح‌هایش ثبت و نگارش خاطرات زنان سوری بود که زندگی‌شان متأثر از بحران و جنگ سوریه بوده است. او می‌خواست مظلومیت و مقاومت این زنان و کودکان در قالب ابزارهای هنری و ادبی ریخته شود. هدفش این بود که صدای آنها نه تنها به گوش ملت‌ها و دولت‌های جهان برسد، بلکه در هیئت تاریخ شفاهی، برای همیشه ثبت و با ماندگاری آن در تاریخ به آیندگان منتقل شود. پرسش اصلی در این سفر جست‌وجوگرانه و پژوهش برای نگارش مطالب کتاب این بود: جنگ تحمیل شده به مردم سوریه، چه تبعاتی بر زندگی زنان سوری با ادیان، مذاهب و قومیت‌های مختلف داشته است؟ چگونه زندگی شخصی و خانوادگی این زنان متأثر از این جنگ تحمیلی

نمایی از شرایط زنان در جنگ سوریه

شده است؟ و زنان چه خاطراتی از این وضعیت دارند؟ بدون شک، یافته‌های چنین پرسشی نه تنها روایت مظلومیت زنان سوری در جنگ تحمیلی بر سوریه است، بلکه بیانگر عمق جنایت‌های دشمنان سوریه و مردم آن هم خواهد بود. وقتی عازم این کشور شدم، شاید نه وحید جلیلی و نه دیگر مسئولان ایران در سوریه تصور نمی‌کردند این کار، آن هم در کشوری مثل سوریه - که هنوز درگیر جنگ است- تا چه حد می‌تواند طاقت‌فرسا باشد! مخصوصاً برای نگارنده‌ای که خودش از جنس همان کسانی است که قرار بود راوی مطالب این کتاب باشند. ماجرای اعزام‌هایم و کش‌وقوس‌های آن هم بماند که خود هم قصه‌هایی شیرین دارد و هم تلخ. بالاخره سفرهایم با همه دشواری‌هایش انجام شد، دشواری‌هایی که کمترینش می‌توانست سختی خود مصاحبه با راوی‌هایی باشد که هر کدام اوضاع و احوال خاصی داشتند. به‌رغم همه مشکلاتی که در طول روایت‌های کتاب فقط به بعضی از آنها به اختصار اشاره می‌شود، این سفر قسمت‌های شیرینی هم داشت. به هر حال، به‌رغم همه این اوضاع و احوال، سعی شد این روایت‌ها همراه اسنادی مانند صوت، مصاحبه‌ها، عکس‌های راویان و مشخصات کاملشان برای حفظ در آرشیو سندها ثبت شوند و سپس به نگارش درآیند. برای حفظ سندیت متن‌های پیاده شده از مصاحبه‌های ضبط شده نیز نویسنده سعی کرده است صوت همه مصاحبه‌ها را پیاده کند تا از این بابت هم اطمینان خاطر حاصل شود. اثر مورد معرفی و مصاحبه‌ها و خود سوژه‌ها هر کدام به خودی خود می‌تواند موضوع ساعت‌ها کارگاه انتقال تجربه باشد که به‌زعم نویسنده، فصل جدیدی در چگونگی ثبت تاریخ شفاهی می‌گشاید؛ فصل جدیدی که می‌تواند ثبت تاریخ شفاهی در موقعیت بحران نامیده شود، هر چند به دلیل گسترده بودن دریای روایت‌ها به ویژه روایت‌های مقاومت در سوریه، این روایت‌ها ناتمام هستند و روایت‌های این کتاب، فقط گوشه‌ای از صدای زنان راوی جنگ در سوریه است. نویسنده به استان‌ها و شهرهای مختلف سوریه سفر کرده است تا روایت‌های هر سفر را تکمیل کند. روایت‌ها به ترتیب زمانی، به طور جداگانه و در دو بخش مجزا مرتب شده‌اند. بخش اول، خاطرات سفر سال ۲۰۱۷، مصادف با پاییز و زمستان ۱۳۹۶ و بخش دوم، وقایع سال ۲۰۱۸ مصادف با تابستان ۱۳۹۷ است که به نگارش درآمده است.

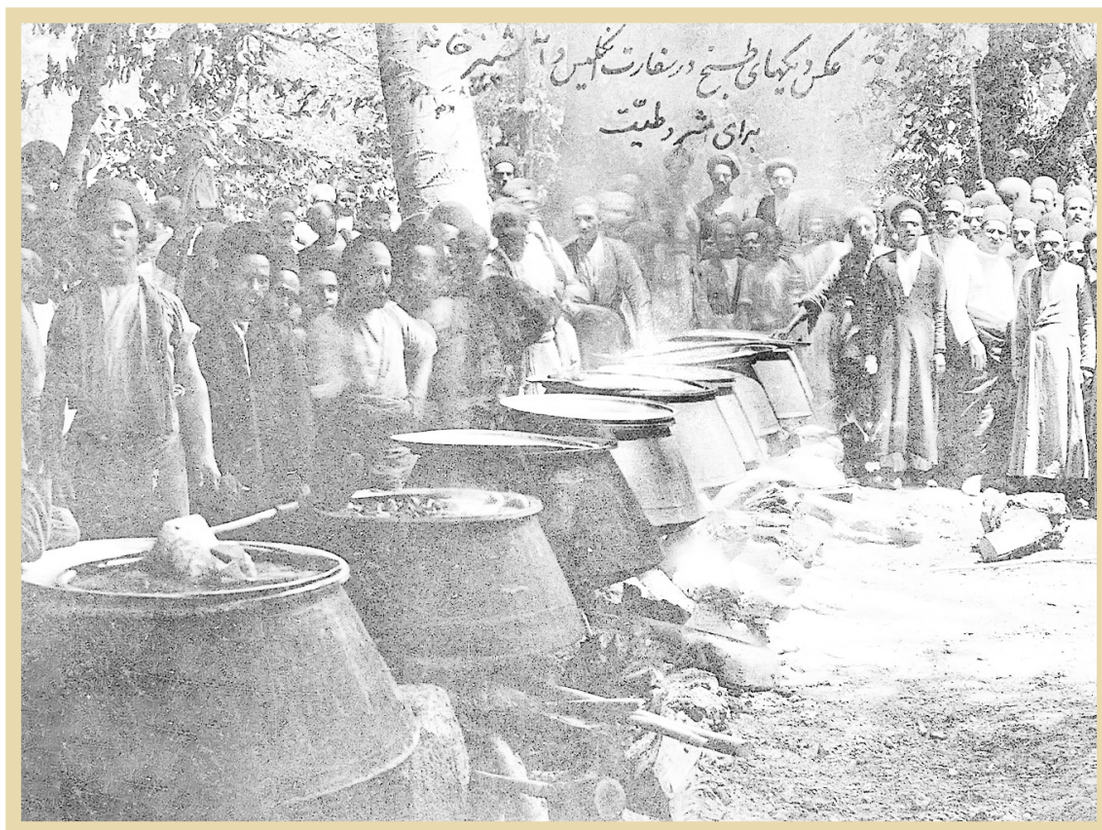

محمدعلی بنکدار و جمعی از بازاریان تهران، کنار دیگ‌های بار گذاشته شده در سفارت انگلستان!

۴ پاشنه آشیل جنبش عدالتخانه که آن را از اثر انداخت!

انقلابیونی که برای قدرت مردم را دور زدند!

■ احمدرضا صدری

ارزیابی جنبش مشروطیت ایران با سپری شدن یک قرن و اندی از آن کماکان بازاری گرم دارد! چه اینکه تمامی جریانات فرهنگی و سیاسی موجود، از موضع نفی یا اثبات، با آن نسبتی به هم می‌رسانند و از این روی، گفتن از آن را ضرور می‌انگارند. ما چه طرفدار مشروطیت باشیم و چه آن را حرکتی عقیم و حتی مضر قلمداد کنیم، ناگزیر از آسیب شناسی آن هستیم. در مقال پی آمده و با استناد به پاره‌ای تحلیل‌ها چهار مورد از آسیب‌های این حرکت، مورد خوانش و تحلیل قرار گرفته‌اند. مستندات این نوشتار، در تارنمای مؤسسه تاریخ معاصر ایران درج شده است. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ **آسیب نخست: تبدیل مطالبه «عدالتخانه» به «مشروطه»**

واقعیت آن است که مردم به تنگ آمده از استبداد قجری، تنها رعایت عدالت و انصاف از سوی حاکمیت را می‌خواستند و طبعاً خواست خویش را ایجاد «عدالتخانه» عنوان می‌کردند. مجمعی که در آن جمعی از زعمای قوم، قوانینی بگذارند و دست تطاول سلطان را از سر مردمان بینوا دور سازند! به شهادت اسناد، اصطلاح «مشروطیت» با کوشش روشنفکران و نیز حمایت سفارت انگلستان بر سر زبان‌ها افتاد و سایه خویش را بر جنبش مردم ایران تحمیل کرد! محمد حسن پورقنبر، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در این باره آورده است:

«انگلیسی‌ها به طور مستقیم یا غیرمستقیم در انتشار واژه مشروطه بین انقلابیون ایرانی ایفای نقش نمودند. مسیو نیکیتین عضو کنسولگری روسیه در ایران طی همان برهه زمانی، درباره تحصن ایرانیان در سفارت انگلیس گفته است: «انقلابیون ایران، یعنی کسانی که بر ضد سلطنت استبدادی قاجار، نهضت کرده بودند، موقتاً در این پارک (سفارت انگلیس) پناهنده شدند و با دیگ‌های پلو پذیرایی می‌شدند و ماژور اسمارت آتاشه نظامی سفارت هم در میان پناهندگان می‌گشت و از آنها می‌پرسید: آیا شما مشروطه می‌خواهید؟ چنین نیست؟ خلاصه اسم شب این‌طور بود و به‌زودی هواخواهان مشروطیت را به‌دور آن جمع کرد...» مطابق روایتی دیگر، وقتی محتشم‌الدوله از طرف دولت، برای دریافت خواسته‌های متحصنان نزد آنان می‌رود، آنها مسئله عدالتخانه را مطرح کردند، اما سفیر انگلیس به آنها می‌گوید مشروطه بخواهند! مافی در این مورد می‌نویسد: «متحصنین تمام مستدعیات خود را منحصر به تشکیل مجلس عدالت می‌نمایند که شاه دستخط فرمایند... بعد از نوشتن، عریضه را نزد سفیر می‌برند. سفیر می‌گوید این کلمه‌ای که نوشته‌اید، قانونی ندارد. معنای این لفظ را که نوشته‌اید، مجبورم توضیحی در این باره بدهم. بعد از زحماتی که کشیده‌اید، دارای حقی گردید که هیچ قوه، نتواند از شما آن حق را سلب کند، آن لفظ کنستیتوسیون است، حکومت مشروطه. جماعت ملتفت اصل موضوع شده، عریضه خود را به این نحو تنظیم و مشروطه را تقاضا می‌کنند...» افزون بر اینها و بر اساس اظهاری دیگر، محیط‌طباطبایی مدعی شد پدرش، یعنی سیدابراهیم‌طباطبایی - که یکی از متحصنان آن زمان بود- برای او نقل کرد: «نخستین بار کلمه شرط و مشروطه مقابل فرمان عدالتخانه از بستگان سفارت به‌خصوص شارژ دافر شنیده‌شد و پیش از آن، در گفتن و نوشتن، ابداً کسی این لفظ را به‌کار نمی‌برد و پیدایش آن مربوط به همان ایام تحصن سفارت انگلیس است...» ضیاءالدین دُری‌اصفهانی نیز که ناظر حوادث صدر مشروطه بوده، داستان عجیبی را نقل کرده و با اشاره به تحصن جمعی از مردم پایتخت در سفارت انگلیس نوشته است تا زمان این تحصن «سخن از مشروطه در میان نبود و این کلمه را کسی نمی‌دانست! فقط مشروطه را به مردم تهران، اهل سفارت القا کردند!» سپس تفصیل ماجرا را چنین نقل کرده است: «یک روز طرف عصر بنده با سه نفر از معممین، درب سفارت ایستاده بودم. درشکه شارژ دافر از قلهک وارد سفارت شده، همین که درشکه به محاذات ما رسید، ایستاد. بعد خانم شارژ دافر از درشکه پیاده‌شد، با نهایت خنده‌رویی و تغمّز نزد ما آمد و گفت: آقایان، شما برای چه به اینجا آمده‌اید؟ یک نفر روضه‌خوان که فعلاً اسمش را فراموش کرده‌ام، در جواب خانم گفت: ما آمده‌ایم اینجا یک مجلس عدالت می‌خواهیم. گفت: نمی‌دانم مجلس عدالت چیست؟ گفت: یک مجلسی که دانشمندان و ریش‌سفیدانمان بنشینند و نگذارند حکام و سلاطین به ما ظلم کنند. گفت: پس شما یقین مشروطه می‌خواهید. این اولین دفعه بود که لفظ مشروطه را از دهان خانم انگلیسی شنیدیم. شیخ مخاطب گفت: بلی! ما مشروطه می‌خواهیم. آن خانم مُحیله لبش را گزید و گفت: نه! شما مشروطه نگویید! ما که مشروطه شدیم، کشیش‌هایمان را کشتیم، سلاطین‌مان را کشتیم تا مشروطه شدیم. شما نگویید، خوب نیست! آخوند مخاطب گفت: ما هم می‌کشیم هر کسی را که مخالفت کند و اگرچه امام زمانمان باشد! خانم خنده طولانی کرد و گفت: شما هم می‌کشید؟! بسیار خب! خنده‌کنان و رقص‌کنان رفت در تهباغ...».

■ **آسیب دوم: سرعت قانونگذاری، به کام به اصطلاح انقلابیون!**

به اذعان بسا مورخان، قانون اساسی مشروطیت، با سرعتی غیر متعارف تصویب شد. آنان که چنین قانونی را رسمیت دادند، نیات خوب و بدی داشتند که نشان آن را در تاریخ می‌توان یافت. شاید گذر زمانی به درازای بیش از یک قرن، بتواند منظر ما را در این باره، شفاف کند. زهرا سعیدی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران سرعت قانونگذاران مشروطیت را به شرح ذیل ارزیابی کرده است:

«قانون اساسی به تصویب رسیده، چنان ناقص بود که لزوم تصویب متممی که مکمل قانون اساسی باشد، بیش از پیش احساس می‌شد. اینکه چرا نمایندگان مردم، چنان با شتاب و عجله، دست به کار تهیه و تصویب قانون اساسی زدند، دلایل متعددی داشت. یکی از دلایلی که برای این تعجیل می‌توان ذکر کرد، وخامت اوضاع جسمی پادشاه وقت مظفرالدین‌شاه بود. در میان اطرافیان شاه کم نبودند کسانی که با جنبش مشروطه بسیار مخالف بودند. یکی از این افراد صاحب‌منصب، عین‌الدوله صدراعظم وقت بود. عاقبت، فشار انقلابیون باعث شد مظفرالدین‌شاه، عین‌الدوله را عزل و میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله را صدراعظم کند. در نهایت این صدراعظم جدید بود که فرمان مشروطیت را صادر کرد. اما مهم‌تر از این نقش ولیعهد وقت، یعنی محمدعلی میرزا بود. در واقع انقلابیون که می‌دانستند محمدعلی میرزا فردی مستبد است و احتمالاً قانون اساسی مورد نظر مشروطه‌خواهان را امضا نخواهد کرد، تسریع در روند تصویب آن را در دستور کار خود قرار دادند. سیدحسن تقی‌زاده در خاطرات خود به این مسئله اشاره می‌کند. او در جایی از خاطرات خود می‌گوید: «در حالی که در تهران جنبش مشروطیت شروع شده و مردم خواستار آزادی و تشکیل مجلس ملی هستند، در تبریز به علت سختگیری و استبداد بیش از اندازه ولیعهد، یعنی محمدعلی میرزا، امکان هیچ‌گونه فعالیتی وجود ندارد.» وی در ادامه می‌گوید: «در مقطعی که در تهران برای ایجاد و تشکیل مجلس شورای ملی انتخابات برگزار می‌شد، در تبریز به واسطه حضور محمدعلی میرزا، همچنان استبداد حاکم بود! به نحوی که حتی اخبار تهران نیز منتشر نمی‌شد، تا اینکه در تبریز نیز انقلاب مشروطه به وقوع پیوست و عاقبت ولیعهد تسلیم شد و مجبور به اعلان مشروطیت و نشر اخبار تهران گردید و انتخابات مجلس در تبریز برای فرستادن نمایندگان به تهران شروع شد. دلیل دیگر که می‌توان برای این مسئله برشمرد، ذهنیت استبداد زده خود انقلابیون آزادیخواه بود. در واقع این تنها شاه قاجار نبود که به دنبال قبضه کردن قدرت و اعمال آن از مسیرهای غیرقانونی بود، بلکه خود انقلابیون نیز با وجود زمینه‌های فرهنگی استبداد شرقی که ریشه در تاریخ کشور داشت، تلاش کردند قانون اساسی را به شکلی به تصویب رسانند که مدنظرشان است. به تعبیر دیگر در چنین فضایی خواست واقعی انقلابیون، اعمال حاکمیت قانون نبود، بلکه قانون بهانه‌ای برای دستیابی به قدرت و به نوعی رفتارهای اقتدارگرایانه محسوب می‌شد. به همین دلیل بود که در امر تصویب قانون، انقلابیون مشروطه‌خواه چنان شتاب و عجله‌ای به خرج دادند که در نهایت بسیاری از اصول اساسی و حقوقی که مردم باید از آن برخوردار می‌شدند، نادیده گرفته شد. در واقع به زبان ساده باید گفت انقلابیون می‌خواستند به قدرت برسند، حال حتی اگر این قدرت از مسیر نادیده گرفتن حقوق ملت می‌گذشت. دلیل محکم دیگری که در این زمینه می‌توان برشمرد، عدم درنظر گرفتن بستر اجتماعی ایران بود، بستری که انگاره‌های دینی و مذهبی بسیار قوی جامعه ایرانی را نادیده انگاشته بود و تنها در پی تصاحب قدرت بود. در واقع طراحان قانون اساسی که برداشتی غیردینی از مشروطه را مدنظر داشتند، در مقابل مشروطه مشروعه را که خواست اقشار مختلف جامعه مذهبی ایران و در رأس آن شیخ فضل‌الله نوری بود، نادیده انگاشتند و با استفاده از فضا و جو روانی جامعه، به‌سرعت هرچه تمام‌تر قانون اساسی را از تصویب مجلس گذراندند. در واقع مشروطه‌خواهان با سوء استفاده از حس مشروطه‌خواهی که در میان افکار عمومی مردم، در آن مقطع زمانی غلبه داشت، قانونی را به تصویب رساندند که کمی و کاستی‌های بسیار داشت و جای آن می‌رفت که در فضایی آرام و به دور از هیجان، مواد مختلف آن مورد بحث و بررسی و کنکاش قرار گیرد، به نحوی که نیاز به تصویب متممی برای کامل کردن آن نباشد».

■ **آسیب سوم: یله گی و نه آزادی مطبوعات!**

مطبوعاتی که هر روز و به گونه جفت و طاق، قارچ گونه از شوره زار مشروطیت ایران سبز شدند، در رویگردانی مردم از این رویداد، تأثیری فراوان داشتند. نوشتم رویگردانی، چه اینکه تئوریسین‌های این رویداد، آخرالامر به جای تکیه بر مردم، جانبدار استبداد منور و برکشیده انگلستان شدند! روزنامه‌های دوره مشروطه اول، گو اینکه دشمنی جز دین و سنن ایرانی نمی‌شناختند و هدم آن را وظیفه محتوم خود می‌شمردند! وحید بهرامی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در این فقره بر این باور است:

«در نتیجه صدور فرمان مشروطیت، آزادی مطبوعات در اصل سیزدهم قانون اساسی گنجانده شد و به تأیید مظفرالدین‌شاه نیز رسید. بر اساس این اصل: «هر کس صلاح‌اندیشی در نظر داشته باشد، در روزنامه عمومی بنگارد، تا هیچ امری از امور در پرده و بر هیچ‌کس مستور نماند، مع‌هذا عموم روزنامه‌ها مادامی که مندرجات آنها مخل اصلی اساسیه دولت و ملت نباشد، مجاز و مختارند...» اما پس از یک سال از تصویب این قانون، زیاده‌روی شماری از مطبوعات آن زمان در نشر مطالب ضد دینی و مذهبی به حدی بود که اعتراضات گسترده‌ای را در سطح جامعه به‌وجود آورد و این اعتراضات به حدی بود که نمایندگان مجلس، اصل بیستم متمم قانون اساسی را به عنوان دومین قانون مطبوعات بعد از صدور فرمان مشروطه تبیین کردند: «عامه مطبوعات، غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین اسلام، آزاد و ممیزی در آنها ممنوع است» بدین ترتیب به‌رغم آنکه آزادی مطبوعات، با هویت قانونی خود، از دستاوردهای مهم انقلاب مشروطه به‌شمار می‌آمد، افراط در محتوای مطبوعات در کمتر از یک سال، چهره منفی و زیان‌بار خود را نشان داد. یکی از موارد مهم افراط در مطبوعات مشروطیت، افراط در طرح مباحث ایدئولوژیک، همچون مفهوم واژه آزادی بود. در آن دوران آزاد بودن مطبوعات، روشنفکران تلاش داشتند اندیشه آزادی با تعریف غربی را به عنوان یکی از شاخصه‌های جامعه مدرن تبلیغ و آن را بازتعریف کنند و از آنجا که مفهوم نوین آزادی، آن‌سان که در جوامع غربی مطرح بود، با جامعه سنتی ایران تطابق نداشت، اندیشمندان ایرانی در قالب رسانه نوظهوری همچون روزنامه، سعی در تطبیق این اندیشه به صورتی تندروانه و تقلیدی، با داشته‌های فرهنگ خودی کردند. روزنامه‌هایی همچون مساوات، انجمن تبریز، معارف، الجمال، مجلس و... در این مسیر دخیل بودند. در این نشریات، فکر آزادگی و مشروطگی به سبک جدید و حمله به اصول دینی، به صورتی افراطی رواج شایانی داشت، به صورتی که ایدئولوژی سیاسی آنها ترقی به مفهوم غرب‌گرایی آن بود و طبیعتاً آزادی در غرب ـ صرف نظر از بُعد اقتصادی آن ـ به لحاظ فلسفی در تفسیر اومانیستی ریشه داشت، تفسیری که بر مبنای آن منشأ قدرت، توده ملت شناخته می‌شد و عقل بشری در تمامی ابعاد، لازم و کافی در امر قانون‌گذاری تلقی می‌شد و به هیچ روی، دیانت را در این امر دخالت نمی‌داد! یعنی از نظر بشر غربی، هیچ امر مقدس، ثابت و لایتغیر و هیچ حقیقت ثابتی وجود ندارد و در عوض انسان می‌تواند با استعانت از عقل خویش، خیر و صلاح خود را تشخیص دهد و اقدامات لازم را جهت تدوین قانونی برای بهبود اوضاع عمومی خود، عملی سازد».

■ **آسیب چهارم: آزادیخواهانی که تروریست شدند!**

تشکیل کمیته مجازات، از فرازهای در خور توجه تاریخ مشروطیت ایران به شمار می‌رود! چه جماعتی که داد آزادی و قانون می‌دادند، نهایتاً ششلول بند به استخدام خویش در آوردند و به ترور مخالفان کمر بستند! جالب اینجاست که برخی ترورشدگان این کمیته، همان تروریست‌های اولیه و استخدامی آن چون کریم دواتگر بودند! زهرا سعیدی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران حکایت این کمیته را اینگونه روایت کرده است:

«ترور که اصطلاحی برگرفته از زبان فرانسوی است، در معنای جدید خود نوعی قتل عمدی است که در رابطه با افراد یا شخصیت‌های مهم به کار می‌رود. با این حال کاربرد این واژه در رابطه با سیاستمداران یا مخالفین سیاسی، رواج بیشتری دارد. سابقه تشکیل اولین گروه‌های ترور در ایران در مفهوم جدید آن به دوره قاجار و کمیته مجازات بازمی‌گردد. در رابطه با تشکیل این کمیته گفته شده است که هدف اصلی اعضای آن ترور، افرادی بود که اندیشه‌هایی مخالف با اصول مشروطه داشتند. مسئولیت ترورها بر عهده شخصی به نام کریم دواتگر بود. اسدالله خان ابوالفتح‌زاده از دیگر شخصیت‌های کلیدی و البته از بنیانگذاران این کمیته بود که عامل و طراح بسیاری از ترورهای صورت گرفته بود. حاج بابا اردبیلی، حسین‌خان لَه، احسان‌الله خان، میرزا علی زنجانی، حاج علی عسکر، رشیدالسلطان، مهدی‌خان تبریزی، عبدالحسین‌خان پسر شفاءالملک نیز از جمله تروریست‌های کمیته بودند.

طبق بسیاری از اسناد موجود، بیشتر اعضای کمیته، ارتباط نزدیک و تنگاتنگی با فرقه بهائیت داشتند و برخی از آنها نیز بهایی بودند. کمیته مجازات در طول فعالیت خود، افراد بسیاری را مورد ترور و سوءظن قرار داد که برخی از آن ترورها با موفقیت صورت گرفت و برخی نیز محقق نشد. اولین کسی که مورد ترور این کمیته واقع شد، میرزا اسماعیل خان بود که مدیریت یکی از انبارهای غله تهران را بر عهده داشت و به بهانه احتکار مواد غذایی ترور شد. کمیته با شعارهای ناسیونالیستی و وطن‌پرستی، ادعای مبارزه با افرادی را که امنیت کشور را مورد تهدید قرار می‌دادند، داشت، اما در واقع حرکت آنها چیزی جز ظهور یک افراط‌گرایی در درون نهضت مشروطه نبود. علاوه بر این فرد، آیت‌الله شیخ‌فضل‌الله نوری و حاج شیخ عباس قمی نیز مورد ترور نافرجام این گروه قرار گرفتند. کسروی در رابطه با ترور شیخ‌فضل‌الله نوشته است: «جمعه شب بود و شیخ از دیدن کسی برمی‌گشت که هنگام پیاده شدن از درشکه، توسط شخصی که بعداً معلوم شد کریم دواتگر است، به وسیله ششلولی هدف قرار گرفت. گلوله‌ها به همراهان شیخ اصابت کرد و شیخ نیز مجروح شد، ولی جان سالم به در برد...» ظاهراً بهانه ترور شیخ فضل‌الله، مخالفت با مشروطه و حمایت از استبداد محمدعلی شاه بود. در حالی که مخالفت شیخ با مشروطه، به دلیل دور شدن مشروطه از آرمان‌های اولیه خود و مغایرت برخی از اصول آن با احکام اسلامی بود و در ثانی این شکل از حذف مخالفین، نباید در درون نهضت جایگاهی می‌داشت. در رابطه با ترور حاج عباس قمی، کمیته مجازات مشهد در نامه‌ای بی‌ادبانه و توهین‌آمیز، این عالم جلیل‌القدر را تهدید به ترور می‌کنند. متن نامه به این شرح است: «آقای شیخ عباس قمی، پدرسوخته! شنیدم که در منبر از امریکایی‌ها حرف بد می‌زنید، اگر شنیده شد که دومرتبه از این گونه مزخرفات بگویید و تکذیب نکنید، همین دوشنبه به ضرب گلوله، شکمت را مثل سگ پاره و پردود خواهیم کرد!...» در باب اینکه چرا کمیته حاج شیخ عباس قمی را مورد ترور قرار داد، استدلال‌های متفاوتی شده است. طبق یک روایت آمده است در این دوران، از سوی محافل ماسونی وابسته به لژ بیداری ایران و سازمان‌های علنی آن مانند فرقه دموکرات، تلاش وسیعی برای جلب امریکاییان به ایران در جریان بود. با این حال حاج شیخ عباس قمی، از این توطئه جان سالم به در برد، اما منتخب‌الدوله خزانه‌دار کل، آقا میرزا محسن مجتهد داماد آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی، عبدالحمیدخان متین السلطنه ثقفی و خود کریم دواتگر - که ترور میرزا اسماعیل خان را انجام داد- قربانی این ترورها شدند و هر یک با بهانه‌ای به قتل رسیدند. شیوه اعضای کمیته مجازات در ترور افراد، برگرفته از روش‌های خاصی نبود، بلکه تقریباً تمام ترورها به یک شکل و البته به شیوه ساده‌ای صورت می‌گرفت. فی‌المثل برای کشتن شخصی که کمیته مجازات توصیه کرده بود، قبلاً چند روزی محل سکونت و آمد و رفت او را در نظر می‌گرفتند و پس از معاینات محلی و بازدید مسیر حرکت و بعد از اینکه از نقشه و کار خود اطمینان حاصل می‌کردند، برنامه خود را به‌مرحله عمل در می‌آوردند...».

مطبوعاتی که هر روز و به گونه جفت و طاق، قارچ گونه از شوره‌زار مشروطیت ایران سبز شدند، در رویگردانی مردم از این رویداد، تأثیری فراوان داشتند. نوشتم رویگردانی، چه اینکه تئوریسین‌های این رویداد، آخرالامر به جای تکیه بر مردم، جانبدار استبداد منور و برکشیده انگلستان شدند! روزنامه‌های دوره مشروطه اول، گو اینکه دشمنی جز دین و سنن ایرانی نمی‌شناختند و هدم آن را وظیفه محتوم خود می‌شمردند!

تشکیل کمیته مجازات، از فرازهای در خور توجه تاریخ مشروطیت ایران به شمار می‌رود! چه جماعتی که داد آزادی و قانون می‌دادند نهایتاً ششلول بند به استخدام خویش در آوردند و به ترور مخالفان کمر بستند! جالب اینجاست که برخی ترور شدگان این کمیته، همان تروریست‌های اولیه و استخدامی آن چون کریم دواتگر بودند!

جمعی از تفنگداران مشروطه خواه، پس از فتح تهران